

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مائوتسه دون ۲۷ فیبروری ۱۹۵۷

باز تاپ احمد پوپل

۱۲ اکتوبر ۲۰۱۸

درباره مسأله

حل صحیح تضادهای درون خلق *

(۲۷ فیبروری ۱۹۵۷)

۱

مسأله حل صحیح تضادهای درون خلق، موضوع کلی بحث ما است. به منظور سهولت در تشریح مطلب، من این موضوع را به ۱۲ بخش تقسیم کرده ام. در اینجا اگرچه اشاره ای به مسأله تضادهای بین ما و دشمن نیز خواهد رفت، ولی مرکز ثقل این بحث را مسأله تضادهای درون خلق تشکیل می دهد.

۱ - دو نوع تضاد خصلتاً متفاوت

۲ - مسأله سرکوب ضد انقلابیون

۳ - مسأله تعاونی کردن کشاورزی

۴ - مسأله صاحبان صنایع و بازرگانان

۵ - مسأله روشنفکران

۶ - مسأله اقلیت های ملی

۷ - برنامه ریزی همه جانبه و تنظیم مناسب

۸ - در باره " بگذار صد گل بشکفت ، بگذار صد مکتب با هم رقابت کنند" و "همزیستی طویل المدت و کنترل متقابل"

۹ - در باره مسأله اغتشاشات به وسیله عده قلیلی از مردم

۱۰ - آیا ممکن است امر بد به امر نیک مبدل گردد؟

۱۱ - در باره صرفه جوئی

۱۲ - راه صنعتی کردن چین

* اثر حاضر متن نطقی است که رفیق مائوتسه دون در یازدهمین اجلاس (وسیع) کنفرانس عالی دولتی ایراد کرده است. متن این نطق پس از آن که از طرف مؤلف مرور و نکاتی چند بر آن افزوده شد، در روزنامه «ژن مین ژیبائو» به تاریخ ۱۹ جون ۱۹۵۷ درج گردید.

۱- دو نوع تضاد خصلتاً متفاوت

در کشور ما هیچ گاه مانند امروز وحدت و یگانگی حکم فرما نبوده است. پیروزی انقلاب بورژوا - دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی و موفقیت های ما در ساختمان سوسیالیسم، سیمای چین کهن را به سرعت دگرگون ساخته اند و آینده باز هم درخشان تر میهن هم اکنون در پیش روی ما است. دوران تجزیه کشور و هرج و مرج که مورد تنفر خلق بود، برای همیشه سپری گشته است. اکنون خلق ۶۰۰ میلیونی کشور ما به رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست با وحدت و یگانگی به ساختمان عظیم سوسیالیسم مشغول است. وحدت کشور، همبستگی خلق و یگانگی ملیت های مختلف کشور ضامن اساسی پیروزی حتمی امر ما هستند؛ اما این به هیچ وجه گویای آن نیست که در اجتماع ما دیگر هیچ گونه تضادی وجود ندارد. تصور عدم وجود تضادها ساده لوحی است که با واقعیت عینی وفق نمی دهد. در برابر ما دو نوع تضاد اجتماعی قرار دارد - یکی تضاد بین ما و دشمن و دیگری تضادهای درون خلق. این دو نوع تضاد از نظر ماهوی با یکدیگر کاملاً متفاوت اند.

برای درک صحیح این دو نوع تضاد متفاوت، تضادهای بین ما و دشمن و تضادهای درون خلق، باید قبل از هر چیز روشن شود که "خلق" چیست و "دشمن" کدام است. مفهوم خلق در کشورهای مختلف و در مراحل گوناگون تاریخی هر کشور مضمون مختلف دارد.

به عنوان نمونه وضع کشور خودمان را در نظر بگیریم: در دوره جنگ مقاومت ضد جاپانی، خلق شامل تمام آن طبقات، قشرها و گروه های اجتماعی می شد که علیه تجاوز جاپان برخاسته بودند، در حالی که امپریالیست های جاپان، خابینین به ملت و عناصر طرفدار جاپان دشمنان خلق محسوب می گشتند. در دوره جنگ آزادیبخش، امپریالیست های امریکا و عمالشان - بورژوازی بوروکراتیک، طبقه مالکان ارضی و مرتجعین گومیندان که نمایندگان این طبقات بودند - دشمنان خلق به شمار می رفتند، حال آن که خلق عبارت بود از کلیه طبقات، قشرها و گروه های اجتماعی که علیه این دشمنان مبارزه می کردند. در مرحله کنونی که دوران ساختمان سوسیالیسم است، خلق شامل تمام آن طبقات، قشرها و گروه های اجتماعی می شود که طرفدار و پشتیبان امر ساختمان سوسیالیسم هستند و در آن شرکت می جویند، در حالی که دشمنان خلق، آن نیروها و گروه های اجتماعی هستند که در برابر انقلاب سوسیالیستی مقاومت به خرج می دهند، نسبت به ساختمان سوسیالیسم خصومت می ورزند و در آن تخریب می کنند.

تضادهای بین ما و دشمن تضادهای آنتاگونیستی اند. تضادهای درون خلق، اگر منظور تضادهای بین زحمتکشان باشد، غیر آنتاگونیستی هستند، حال آنکه تضادهای بین طبقات استثمارشونده و استثمار کننده علاوه بر جنبه آنتاگونیستی دارای جنبه غیر آنتاگونیستی نیز می باشند، پیدایش تضادهای درون خلق خاص امروز نیست، ولی مضمون آنها در دوره های مختلف انقلاب و در دوره ساختمان سوسیالیسم فرق می کند. در شرایط کنونی کشور ما، تضادهای درون خلق عبارت اند از تضادهای درونی طبقه کارگر، تضادهای درونی طبقه دهقان، تضادهای درونی روشنفکران، تضاد های بین طبقه کارگر و طبقه دهقان، تضادهای بین کارگران و دهقانان از یکسو و روشنفکران از سوی دیگر، تضادهای بین طبقه کارگر و سایر زحمتکشان از یک طرف و بورژوازی ملی از طرف دیگر، تضادهای درونی بورژوازی ملی و غیره و غیره.

دولت توده ئی ما دولتی است که ترجمان واقعی منافع خلق می باشد و به خلق خدمت می کند؛ معهدا بین دولت و توده های مردم نیز تضادهای معینی وجود دارد. تضاد بین منافع دولتی و کلکتیوی از یک سو و منافع شخصی از سوی دیگر، تضاد بین دموکراتیسم و سانترالیسم، تضاد بین رهبری کنندگان و رهبری شوندهگان و تضاد بین سبک کار

بوروکراتیک برخی از کارمندان دولتی و توده ها در شمار این تضاد هاست. این تضادها نیز از نوع تضاد های درون خلق اند. به طور کلی، تضاد های درون خلق بر وحدت منافع اساسی خلق استوار اند.

در کشور ما تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی از جمله تضادهای درون خلق است. به علت این که بورژوازی ملی در کشور ما خصلتی دوگانه دارد، مبارزه طبقاتی بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی به طور کلی از جمله مبارزه طبقاتی درون خلق است. بورژوازی ملی کشور ما در دوران انقلاب بورژوا - دمکراتیک از طرفی دارای جنبه انقلابی بوده و از طرف دیگر جنبه سازشکارانه داشت و در دوران انقلاب سوسیالیستی از طرفی طبقه کارگر را به خاطر کسب سود استثمار می کند و از طرف دیگر پشتیبان قانون اساسی است و حاضر به پذیرش تحول سوسیالیستی می باشد. بورژوازی ملی با امپریالیسم، طبقه مالکان ارضی و بورژوازی بوروکراتیک تفاوت دارد. تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی تضادی است بین استثمارشوندگان و استثمار کنندگان که فی نفسه آنتاگونیستی است. ولی در شرایط مشخص کشور ما، هرگاه با تضاد آنتاگونیستی بین این دو طبقه به طرز صحیح برخورد شود، آن وقت می تواند به تضاد غیر آنتاگونیستی مبدل و به طور مسالمت آمیز حل شود. اما اگر ما با این تضاد برخورد نا درست داشته باشیم و چنانچه نسبت به بورژوازی ملی سیاست وحدت، انتقاد و تربیت را در پیش نگیریم و یا چنانچه بورژوازی ملی این سیاست ما را نپذیرد، آنگاه تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی به تضاد بین ما و دشمن بدل خواهد شد.

از آنجا که تضادهای بین ما و دشمن و تضادهای درون خلق از نظر ماهوی با یکدیگر متفاوت هستند، لذا طرق حل آنها نیز یکسان نخواهد بود. به طور خلاصه، تضادهای نوع اول مربوط به مرزبندی دقیق بین ما و دشمن و تضادهای نوع دوم مربوط به تشخیص حق از ناحق می شود. البته مرزبندی بین ما و دشمن نیز به نوبه خود یک مسأله حق و ناحق است. مثلاً این مسأله که چه کسی بحق است، ما یا مرتجعین داخلی و خارجی - امپریالیست ها، فئودال ها و بورژوازی بوروکراتیک - خود نیز مسأله حق و ناحق است، ولی این ماهیتاً با مسأله حق و ناحق در درون خلق فرق می کند. دولت ما یک دولت دیکتاتوری دمکراتیک خلق است که تحت رهبری طبقه کارگر بوده و براساس اتحاد کارگران و دهقانان استوار است. وظایف این دیکتاتوری چیست؟ نخستین وظیفه این دیکتاتوری عبارت است از سرکوب طبقات و عناصر مرتجع و آن استثمارگران داخلی که در مقابل انقلاب سوسیالیستی از خود مقاومت نشان می دهند و سرکوب آن کسانی که در ساختمان سوسیالیسم تخریب می کنند، یا به بیان دیگر، حل تضادهای بین ما و دشمن در درون کشور است. به طورمثال بازداشت و محکوم ساختن بعضی از عناصر ضد انقلابی، محروم کردن مالکان ارضی و سرمایه داران بروکراتیک از حقوق انتخاباتی و سلب آزادی بیان از آنها برای یک دوران معین - همه اینها جزو وظایف این دیکتاتوری است.

علاوه براین به خاطر تأمین نظم اجتماعی و حفظ منافع توده های وسیع مردم نیز باید نسبت به دزدان کلاهبرداران، جانیان، حریق افروزان، باند اوباشان و سایر عناصر مضر که نظم اجتماعی را به طورجدی به هم می زنند، دیکتاتوری اعمال شود. وظیفه دوم این دیکتاتوری عبارت است از حفاظت کشور در مقابل فعالیت های واژگون سازنده و تجاوزات احتمالی دشمنان خارجی. در چنین وضعی، دیکتاتوری وظیفه دارد که تضادهای بین ما و دشمنان خارجی را حل کند. هدف این دیکتاتوری حفاظت تمام مردم کشور است تا آن که آنها بتوانند در صلح و صفا کار کنند و چین را به یک کشور سوسیالیستی با صنایع مدرن، کشاورزی مدرن و علم و فرهنگ مدرن تبدیل نمایند. چه کسانی این دیکتاتوری را اعمال می کنند؟ البته طبقه کارگر و خلق تحت رهبری این طبقه. دیکتاتوری در درون خلق قابل اجراء نیست. خلق نمی تواند علیه خود اعمال دیکتاتوری کند و بخشی از مردم نیز نمی تواند بخش دیگر را سرکوب کند. در

میان خلق عناصر قانون شکن باید تسلیم قانون شوند، ولی بین این عمل و اعمال دیکتاتوری جهت سرکوب دشمنان خلق فرق اصولی موجود است.

در درون خلق سانترا لیسیم دمکراتیک اجراء می شود. قانون اساسی ما تصریح می کند که اتباع جمهوری توده ئی چین از آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، اتحادیه ها، دموستراسیون ها، تظاهرات، ایمان مذهبی و غیره و غیره برخوردار اند. در قانون اساسی ما همچنین آمده است که ارگان های دولتی باید مجری سانترا لیسیم دمکراتیک باشند؛ آنها باید به توده های مردم اتکاء کنند و کارمندانشان باید به خلق خدمت نمایند. دموکراسی سوسیالیستی ما وسیع ترین دموکراسی است که در هیچ کشوری بورژوازی نظیری بر آن نمی توان یافت.

دیکتاتوری ما دیکتاتوری دموکراتیک خلق است که تحت رهبری طبقه کارگر بوده و بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان استوار است. این به معنای آن است که در درون خلق دموکراسی بر قرار است و طبقه کارگر از طریق اتحاد با تمام افرادی که از حقوق مدنی برخوردارند و قبل از همه با دهقانان، این دیکتاتوری را بر طبقات و عناصر مرتجع و همچنین بر آن کسانی اعمال می کند که در برابر تحول سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم مقاومت به خرج می دهند. مقصود از حقوق مدنی، از نظر سیاسی، برخورداری از حقوق، آزادی و دموکراسی است.

اما این آزادی، آزادی با رهبری است و این دموکراسی، دموکراسی تحت هدایت سانترا لیسیم است و به معنای آنارشی نیست. آنارشی با منافع و آرمان های مردم وفق نمی دهد.

وقایع هنگری (مجارستان) (۱) بعضی ها را در کشور ما دلخوش ساخت. آنها امید داشتند که در چین نیز چنین حوادثی رخ دهد و هزاران هزار نفر علیه دولت توده ئی به خیابان ها بریزند. امید های آنها با منافع توده های مردم مغایر اند و بنابراین نمی توانند از پشتیبانی آنان برخوردار شوند. بخشی از مردم مجارستان که فریب نیروهای ضد انقلابی داخلی و خارجی را خوردند، علیه دولت توده ئی اشتباهاً به عملیات قهر آمیز دست زدند و در نتیجه هم دولت وهم مردم متحمل صدمات و زیان هائی گردیدند. این شورش چند هفته ئی، به اقتصاد کشور صدماتی وارد آورد که برای جبران آن مدت مدیدی وقت لازم است.

در کشور ما کسان دیگری هم بودند که در نتیجه عدم درک وضع مشخص بین المللی، در باره مسئله مجارستان از خود تزلزل نشان می دادند. آنها تصور می کردند که آزادی تحت سیستم دموکراسی توده ئی ما خیلی کم است و حتی از آزادی موجود تحت سیستم دموکراسی پارلمانی غرب هم کمتر است. آنها خواستار برقراری سیستم دو حزبی غرب بوده و هستند که یک حزب در رأس حکومت و حزب دیگر در اپوزیسیون قرار می گیرد. لیکن این به اصطلاح سیستم دو حزبی هیچ چیز دیگر به جز وسیله ای برای حفظ دیکتاتوری بورژوازی نیست و به هیچ وجه نمی تواند آزادی زحمتکشان را تأمین کند.

در واقع در جهان فقط آزادی مشخص و دموکراسی مشخص وجود دارد، نه آزادی مجرد و دموکراسی مجرد. در جامعه با مبارزه طبقاتی، در حالی که آزادی برای طبقات استثمار کننده برای استثمار زحمتکشان موجود است،

۱

منظور شورش ضد انقلابی هنگری (مجارستان) است که در اکتوبر ۱۹۵۶ رخ داد. در دهه آخر اکتوبر ۱۹۵۶ امپریالیست ها در مجارستان - یکی از کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی شورشی ضد انقلابی بر پا ساختند که در جریان آن بسیاری از مردم انقلابی و کمونیست ها به خاک و خون کشیده شدند. شورشیان مدتی شهر بوداپست، پایتخت مجارستان را در اشغال خود داشتند. امپریالیست ها تلاش نمودند تا از طریق مجارستان شگافی در اردوگاه سوسیالیستی باز کنند و بدین ترتیب کشورهای سوسیالیستی را یکایک درهم شکنند. ۴ نومبر همان سال خلق مجارستان دولت انقلابی کارگری - دهقانی را تشکیل داد و با کمک ارتش سرخ اتحاد شوروی و با همدردی و پشتیبانی کشور های سوسیالیستی و نیروهای مترقی جهان این توطئه ضد انقلابی را که هدفش احیای سرمایه داری بود، خنثی کرد.

زحمتکشان برای رهائی خود از قید استثمار به هیچ وجه آزاد نیستند. تا زمانی که برای بورژوازی دموکراسی وجود دارد، نمی تواند صحبتی از دموکراسی برای پرولتاریا و زحمتکشان در میان باشد.

بعضی از کشور های سرمایه داری به احزاب کمونیست اجازه موجودیت قانونی می دهند، ولی تا حدودی که منافع اساسی بورژوازی را به خطر نیندازد و تجاوز از این حد مجاز نیست. آنان که خواستار آزادی مجرد و دموکراسی مجرد اند، دموکراسی را به مثابه هدف می بینند، نه به مثابه وسیله. گاهی چنین به نظر می رسد که دموکراسی هدف است، اما دموکراسی در واقع فقط نوعی وسیله است. مارکسیسم به ما می آموزد که دموکراسی جزئی از روبناست و متعلق به مقوله سیاست می شود. این به مفهوم آن است که دموکراسی در آخرین تحلیل به زیر بنای اقتصادی خدمت می کند. این در مورد آزادی نیز صادق است.

دموکراسی و آزادی نسبی هستند، نه مطلق و هر دو در جریان تاریخ پدید گشته و رشد یافته و می یابند. در درون خلق، دموکراسی با سانترالیسم و آزادی با انضباط در ارتباط است. آنها دو جهت متضاد یک واحد کل را تشکیل می دهند که با هم در تضاد و در عین حال با یکدیگر در وحدت اند. بنابراین ما نباید به طور یکجانبه یکی از این دو جهت را تأکید کنیم و جهت دیگر را نفی نماییم. در درون خلق انضباط بدون آزادی و آزادی بدون انضباط و همچنین سانترالیسم بدون دموکراسی و دموکراسی بدون سانترالیسم نمی تواند وجود داشته باشد. این وحدت دموکراسی و سانترالیسم، این وحدت آزادی و انضباط درست سانترالیسم دموکراتیک ما را تشکیل می دهد.

در چنین سیستمی خلق از دموکراسی و آزادی وسیع برخوردار می شود، ولی در عین حال نیز باید خود را در چارچوب انضباط سوسیالیستی نگهدارد. این حقیقت را توده های وسیع مردم درک می کنند. ما طرفدار آزادی با رهبری و دموکراسی تحت هدایت سانترالیسم هستیم ولی این به هیچ وجه بدان معنا نیست که در درون خلق برای حل مسایل ایدئولوژیک و مسایل مربوط به تشخیص حق از نا حق می توان به تدابیر جبری توسل جست.

سعی در حل مسایل ایدئولوژیک و یا حل مسأله حق و نا حق به وسیله تدابیر اداری و جبری نه تنها بیهوده است، بلکه زیان آور نیز می باشد. ما نه می توانیم مذهب را به وسیله تدابیر اداری از بین ببریم و نه می توانیم مردم را مجبور سازیم که از معتقدات مذهبی خود دست بردارند. ما نمی توانیم آنها را وادار کنیم که از ایده آلیسم دست بکشند و نیز نمی توانیم آنها را مجبور کنیم که مارکسیسم را بپذیرند. مسایل ایدئولوژیک و مسایل مورد اختلاف در درون خلق را فقط می توان به طریق دموکراتیک یعنی از طریق بحث، انتقاد، اقناع و تربیت حل نمود، نه به وسیله جبر و فشار.

مردم برای این که بتوانند به طور مؤثر به کار تولیدی و آموزشی بپردازند و زندگی منظمی داشته باشند، از دولت خود واز متصدیان امور تولیدی واز مسؤولین سازمان های فرهنگی و آموزشی می خواهند تا دستورات مقتضی اداری که جنبه اجبار داشته باشد، صادر کنند. حفظ نظم اجتماعی بدون چنین دستوراتی مقدور نیست، این مطلب جزو معلومات ابتدائی است که برای همگان قابل فهم است. دستورات اداری و شیوه های اقناع و تربیت در حل تضاد های درون خلق دو جهتی را تشکیل می دهند که مکمل یکدیگر اند. دستورات اداری که به منظور حفظ نظم اجتماعی صادر می شوند، نیز باید با اقناع و تربیت همراه باشند، زیرا در بسیاری از موارد دستورات اداری به تنهایی راهگشا نیستند.

در سال ۱۹۴۲ ما این شیوه دموکراتیک حل تضاد های درون خلق را به صورت فرمول «وحدت - انتقاد - وحدت» در آوریم. اگر مشروح تر بگوئیم، این فرمول بدین معنی است که از تمایل به وحدت حرکت کنیم، سپس از طریق انتقاد یا مبارزه تضاد ها را حل کنیم تا سر انجام بر پایه نوین به وحدتی نوین دست یابیم. به طوری که تجربه ما نشان می دهد، این شیوه برای حل تضاد های درون خلق، شیوه درستی است. در سال ۱۹۴۲ ما این شیوه را برای حل

تضاد های داخلی حزب کمونیست، یعنی برای حل تضاد های موجود بین دگماتیست ها و توده های عظیم اعضای حزب، برای حل تضاد بین دگماتیسم و مارکسیسم به کار بستیم. در گذشته دگماتیست های « چپ » در مبارزه درون حزبی شیوه به اصطلاح « مبارزه بیرحمانه و سرکوب بی امان » را به کار بستند.

این شیوه نادرستی بود. ما هنگام انتقاد از دگماتیسم « چپ » از این شیوه کهنه احتراز جستیم و شیوه نوینی به کار بستیم یعنی از تمایل به وحدت حرکت کردیم و سپس از طریق انتقاد یا مبارزه حق را از ناحیه تشخیص دادیم و سر انجام بر پایه نوین به وحدتی نوین دست یافتیم. این شیوه ای بود که در ۱۹۴۲ در حین جنبش اصلاح سبک کار به کار رفت.

چند سال بعد، یعنی در ۱۹۴۵، هنگامی که هفتمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین تشکیل شد، وحدت سر تا سری حزب واقعاً به دست آمده و در نتیجه، انقلاب توده ای به پیروزی عظیمی نایل گشت. در این مورد باید قبل از هر چیز از مبداء تمایل به وحدت حرکت کرد. زیرا اگر تمایل ذهنی به وحدت وجود نداشته باشد، مبارزه از همان آغاز کار ناگزیر به هرج و مرج می گراید تا این که سامان پذیر نخواهد بود. در این صورت، آیا این همان « مبارزه بیرحمانه و سرکوب بی امان » نخواهد بود؟ و آیا باز می توان از وحدت در درون حزب صحبتی کرد؟ با استفاده از این تجارب بود که ما به فرمول « وحدت - انتقاد - وحدت » و یا به عبارت دیگر به شعار « انتقاد از اشتباهات گذشته به منظور اجتناب از اشتباهات آینده و معالجه بیماری به منظور نجات بیمار » رسیدیم.

ما این شیوه را در خارج از حزب تعمیم دادیم. ما این شیوه را در تمام مناطق پایگاه ضد جاپانی در تنظیم مناسبات بین رهبری و توده ها، بین ارتش و خلق، بین افسران و سربازان، بین واحد های مختلف ارتش و همچنین در تنظیم مناسبات بین گروه های مختلف کادر ها به کار بستیم و به موفقیت های عظیمی دست یافتیم. استفاده از این اسلوب در تاریخ حزب ما سابقه ای دیرین دارد. ما از سال ۱۹۲۷ از همان زمانی که به تشکیل ارتش انقلابی و ایجاد مناطق پایگاه انقلابی در جنوب کشور مشغول شدیم برای تنظیم مناسبات بین حزب و توده ها، ارتش و خلق، افسران و سربازان و سایر مناسبات درون خلق این شیوه را به کار بستیم.

یگانه تفاوت در این است که در دوره جنگ مقاومت ضد جاپانی این شیوه با آگاهی بیشتری به کار برده شد. ما پس از آزادی کشور شیوه « وحدت - مبارزه - وحدت » را در مورد احزاب دموکراتیک و محافل صنعتی و بازرگانی نیز به کار بردیم. اینک وظیفه ما این است که این شیوه را در درون تمام خلق به طور مداوم تعمیم دهیم و از آن استفاده باز هم بهتری نماییم. ما طلب می کنیم که کلیه کارخانه ها، کنوپراتیو ها، مغازه ها، مدارس، ادارات و سازمان های اجتماعی، در یک کلام تمام جمعیت ۶۰۰ میلیونی ما برای حل تضادهای داخلی خود از این شیوه استفاده کنند.

در شرایط عادی تضادهای درون خلق آنتاگونیستی نیستند. ولی اگر با آنها به طور صحیح برخورد نشود و یا چنانچه ما در این مورد هوشیاری خود را از دست دهیم و احتیاط نکنیم، آنگاه پیدایش آنتاگونیسم امری امکان پذیر خواهد شد. در یک کشور سوسیالیستی چنین وضعی معمولاً پدیده ای است که جنبه محلی و موقتی دارد؛ زیرا در آنجا سیستم بهره کشی انسان از انسان دیگر از میان رفته و منافع خلق به طور اساسی یکی گشته است. علت این گونه عملیات آنتاگونیستی بسیار پر دامنه در وقایع مجارستان، این است که در آنجا ضد انقلابیون داخلی و خارجی دست اندرکار بودند.

این عملیات نیز پدیده ای خاص و موقتی بود. در چنین موردی مرتجعین داخلی یک کشور سوسیالیستی به همدستی امپریالیست ها از تضادهای درون خلق استفاده می کنند و با عملیات تحریک آمیز و نفاق افکنانه و برانگیختن شعله های آشوب و اغتشاش تلاش می نمایند تا به نقشه های توطئه گرانه خود جامه عمل بپوشانند. این تجربه از وقایع مجارستان شایان دقت و توجه همگان است. - ادامه دارد